

به نام خالق هستی

ترجمه دروس عربی انسانی

(دوره پیش دانشگاهی)

تهیه و تنظیم:

بهنام منادی

دبیر دبیرستانهای شهرستان پارس آباد

درس اول : زن نمونه

و خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند همسر فرعون را مثال زد، زمانی که گفت: پروردگارا برای من نزد خود در بهشت خانه ای بساز و مرا از فرعون و عمل وی نجات ده و مرا از دست مردم ستمکار رهایی بخش.

نکته ی سودمند این آیه این است که کسی بجز از عمل خوش سودی نمی برد و به خاطر گناه غیر از خود مورد سؤال قرار نمی گیرد و از اطاعت و بندگی دیگری پاداشی به او داده نمی شود، اگر چه وابسته ی او و همراهی برای وی باشد .

در آیه ی قبل از آن بیان گردید که نزدیک بودن همسر نوح و همسر لوط به دو پیامبر سودی به آنان نرساند. و در این آیه روشن شد که همانا ناسپاسی فرعون متوجه همسرش نشد زمانی که مؤمنی فرمانبردار برای خداوند بلند مرتبه و ترسناک از عذابش بود، بلکه خداوند او را از عذاب خود نجات داد و به خاطر ایمان و بندگی وی را وارد بهشت گردانید.

و گفتار او (زمانی که گفت) یعنی، همسر فرعون هنگامی که خداوند را می خواند، گفت: (پروردگارا برای من نزد خود در بهشت خانه ای بساز و مرا نجات ده) . یعنی، مرا از فرعون و عمل او رهایی بخش - منظور عمل بد او است - و مرا از دست مردم ستمکار نجات بده - یعنی، کسانی که با کفر ورزیدن نسبت به خداوند بر خویشتن ستم کردند و به خاطر آن مستحق مجازات شدند . و از پیامبر (ص) (روایت شده است که فرمود: از زنان عالم چهار تن برای تو کافی است: مریم دختر عمران و آسیه همسر فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (ص). و روایت شده است که فرعون دستور داد که آسیه به چهار میخ کشیده شود و بالای سرش سنگ مرمر بر فراز نگه داشته شود تا اینکه از گفتارش دست بکشد، و گرنه سنگ به رویش فرستاده شود. پس خداوند جایگاه و منزل او را در بهشت به او نشان داد و او (آسیه) بهشت را برگزید و خداوند روحش را قبضه کرد (گرفت) و هنگامی که سنگ فرستاده شد بر روی جسدی بی جان افتاد.

درس دوم : اراده ی بلند

یکی از پیشوایان بزرگ از فرزندش پرسید: ای فرزندم در زندگی خود بدنبال چه هدفی هستی و دوست داری مثل کدام مرد از مردان بزرگ باشی؟

جواب داد: دوست دارم که مثل تو باشم. گفت: وای بر تو ای فرزندم! بی شک خودت را کوچک کردی و اراده ی خود را خوار ساختی.

من در آغاز رشد و بزرگ شدنم خود را آماده ساختم که همانند علی بن ابی طالب باشم، پس پیوسته کوشیدم و تلاش کردم تا به مقامی رسیدم که آن را می بینی و می دانی که میان من و علی (ع) فاصله زیادی وجود دارد بسیاری از مردم در تفاوت میان فروتنی و کوچک کردن خود و میان خود پسندی و همت بلند دچار اشتباه می

شوند؛ و شخص خوار پست را متواضع می پندارند و آن مردی را که خویشتن را از پستی ها بالا بردو به شناخت حقیقت مقامش رسد، متکبر می نامند. (ص 2) (و فروتنی چیزی جز ادب و خود پسندی چیزی جز بی ادبی نیست. مردی که با لبخند با تو مواجه می شود و زمانی که با او حرف می زنی به تو گوش می سپارد و با خوشرویی و تبریک با تو دیدار می کند، شخص کم ارزشی نیست آنچنان که گمان می کنند بلکه او دارای نفس والایی است زیرا وی فروتنی را برای عظمت نفس خود شایسته تر یافته، پس فروتن شد و ادب را برای ارزش و مقام خویش بالاتر یافت، پس مؤدب شد. و در میان مردم هیچ کس مانند طالب دانش به همت بلند نیازمندتر نیست.

زیرا نیاز مردم به استعداد وی بیشتر از نیاز آنها به نبوغ و استعداد سایر صنعت گران و پیشه وران است.

و آیا جز این است که صنعت گران و پیشه وران ثمره ای هستند از ثمرات و آثار نیکوی او؟ بلکه او (طالب علم) دریای سرشاری است که نهرها و آبگیرها از آن سیراب می شوند.

پس ای طالب دانش! بلند همت باش و نگاهت در تاریخ مردان بزرگ آن چنان نباشد که در دل تو ترس و وحشت بیندازد و خوار و کوچک شوی آن گونه که شخص ترسو خوار می شود هنگامی که داستانی از داستان های جنگ ها را می شنود.

و بپرهیز از اینکه ناامیدی بر نیرو و شجاعت تو غلبه کند و همانند تسلیم شدن انسان عاجز ضعیف، تسلیم شوی. ای طالب دانش! تو در رسیدن به هدف خود به مردمی غیر از مردم خود و فضایی غیر از فضای خود و آسمان و زمینی غیر از آسمان و زمین خود و عقل و ساز و برگ غیر از عقل و ساز و برگ خود نیاز نداری

و اما تو به نفسی با مناعت و اراده ای بلند نیازمندی.

درس سوم : چه کسی به بزرگواری دست می یابد؟

1- کسی که سوار بر خطر نشود (خطر را نپذیرد)، به بزرگواری نمی رسد * و هر آنکه احتیاط را در پیش گیرد به مقام بلند نمی رسد.

2- ناچار برای بدست آوردن عسل زنبوری است که مانع آن می شود * کسی که ضرر را متحمل نشود، سودی نمی چیند (سودی را به دست نمی آورد)

3- نیاز برآورده نمی شود مگر بعد از تحمل رنج و سختی * آرزو برآورده نمی شود (تمام نمی شود) جز برای کسی که صبر داشته باشد.

4- دوراندیش ترین مردم کسی است که اگر از تشنگی بمیرد * به آبشخور نزدیک نمی شود تا زمانی که محلّ بازگشت از آبشخور گاه را بداند.

5- خردمندترین مردم کسی است که وقتی چشمه‌هایش به چیزی نگریست * از کار دیگران عبرت گیرنده باشد.

6- اگر پا بلغزد، لغزش پا اصلاح می شود * ولی اندیشه و فکر اگر بلغزد، لرزش فکر اصلاح نمی شود .

7- هر آنکه در زندگی با فکر و عقیده چاره اندیشی کند، زندگی همواره با خوشی برایش ادامه می یابد * و گرفتاری با عذرخواهی نزد او می آید.

8- به بزرگی نمی رسد مگر آن جوانمردی که خوی های او شرافتمندانه گردد/ پس آنچه را که دستور دهد روزگار از آن اطاعت می کند.

درس چهارم : پیرزن انقلابی

در اطراف روستا پیرزنی وجود داشت که حوادث روزگار چیزهای جز چهار میش برایش باقی نگذاشته بود، شیر و پشم آنها را می گرفت تا به زندگی ادامه دهد .

در صبح یکی از روزها از فریاد پیرزنی که به علت دزدی، چهار میشش را از دست داده بود، روستا با ترس بیدار شد

همه ی مردم به خانه ی کوچک او آمدند تا راهی برای این مسأله پیدا کنند. چهار نفر از سرشناسان روستا پیش رفتند و همگی به او گفتند :

ای مادر نگران نباش! ما به جای آن میشی به تو می دهیم.

اما پیرزن گفت: از لطف شما سپاسگزارم ای فرزندانم، ولی من میش های خودم را که در تربیت آنها رنج برده ام، می خواهم و از شما درخواست می کنم که مرا نزد حاکم ببرید تا به مشکل من رسیدگی کند.

مردی به او گفت: حاکم به حرف تو گوش فرا نمی دهد، زیرا او به مسائلی بزرگتر از مشکل تو مشغول است.

پیرزن از شنیدن این سخن خشمگین شد و گفت:

آیا مسأله ای بزرگتر از مشکل من وجود دارد؟!!

و سرانجام اهالی روستا توافق کردند که پیرزن را به مقر حاکم ببرند.

زمانی که به مقر حاکم رسید، پیش یکی از دربانان رفت و گفت: ای فرزندم! من می خواهم با حاکم روبرو شوم. (حاکم را ببینم).

مرد با تعجب دهانش را باز کرد و گفت : تو کی هستی که با حاکم ملاقات کنی؟!!

به تندی گفت: من صاحب حقّی هستم که از من دزدیده شده است.

پس به او گفت: حاکم، عامه ی مردم را قبول نمی کند، او فقط کسی را می پذیرد که مسأله ی مهمی داشته باشد.

پیرزن لرزید و گویی شور و اشتیاق جوانی و قیام و انقلاب بار دیگر به سوی او بازگشته است، پس گفت: وای بر تو آیا معتقدی که مسأله من مهم نیست؟

پس مرد ناراحت شد و به پیرزن گفت: از اینجا برو، تو شایسته ی ملاقات با سرورم حاکم نیستی!

پیرزن با عصبانیت جواب داد:

وای بر تو، اگر دیدار مظلومان شایسته حاکم نمی باشد، پس سزاوار نیست که حاکم در مقام خود باقی بماند!

آنگاه مرد به یکی از نگهبانان اشاره کرد که پیرزن را بیرون کند. اما پیرزن بر سر نگهبان محکم فریاد کشید که صدا به گوش حاکم رسید. (حاکم) درباره ی ماجرای او پرس و جو کرد، سپس بعد از آن ماجرا به وی اجازه ورود داد.

پیرزن با سربلندی وارد شد و حاکم از وی پرسید:

چه اتفاقی برایت افتاده، ای پیرزن؟

پاسخ داد: تو چهار میش مرا دزدیدی در حالی که من خوابیده بودم!

حاکم با حالت تمسخر گفت:

لازم بود که به خاطر میش هایت بیدار می ماندی نه اینکه می خوابیدی.

پیرزن جواب داد: گمان بردم تو بیداری ای سرورم! پس خوابیدم.

در این هنگام حاکم سر به زیر انداخت، سپس رو به یکی از سربازان کرد و گفت: چهار میش به او بدهید.

پیرزن خارج شد در حالی که در شادمانی و پیروزی زندگی می کرد.

درس پنجم : مسلمانان استادان تمدن جدید هستند.

مسلمانان حق بزرگی بر تمدن جدید دارند.

و تاریخ نویسان غربی علوم جدید ثابت کرده اند که اگر مسلمانان نبودند بیشتر علوم قدیم از بین می رفت و

حرکت علمی اروپای جدید سال ها عقب می ماند که مدت آن را جز خدا کسی دیگر نمی داند.

در زمانی که تمدن مسلمانان در اسپانیا درخشید، یعنی در دو قرن سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی)، اروپا در دریای بی فرهنگی غرق بود.

و هنگامی که خواستند لباس نادانی را از شانه هایشان بیندازند، به طرف مسلمانان روی آوردند در حالی که از آنها آموزش می دیدند، زیرا آنان غیر از مسلمانان چراغی پیدا نکردند که از آنها در علوم بهره مند شوند.

و از سال 1130 میلادی در شهر "طلیطله" (شهری در اسپانیا) مدرسه ای برای ترجمه ی مشهورترین نوشته های مسلمانان از عربی به لاتین تأسیس شد. و در این هنگام غربیان دریافتند که جهانی غیر از جهان عقب مانده ی آنان وجود دارد.

و اینک بعد از آن باید نگاه سریعی داشته باشیم به علمی که مسلمانان در آنها بر جسته شدند سپس آنها را در شرق و غرب پراکندند.

در عرصه ی پزشکی به مباحثه درباره ی امراض و درمان آنها براساس آزمایش ها توجه کردند و آن آزمایش ها را در آزمایشگاهها و بیمارستان هایی که تأسیس کرده بودند، آزمایش می کردند، تا اینکه بر علم پزشکی قدیم چیزهای زیادی را افزودند

و کافی است بدانی که کتاب "ابی قاسم الزهراوی" از بیست بخش درباره ی علم پزشکی و جراحی تألیف شده که اسم آن "التصريف لمن عَجَزَ عن التالیف" می باشد و شامل بیش از دویست شکل از آلات و ابزارهای جراحی می باشد و ترجمه ی این کتاب مرجع پزشکان در غرب بود.

و مسلمانان کسانی اند که پایه های صنعت "دارو سازی" را بنا نهادند و کتابهایی درباره ی آن تألیف کردند

اما "علم شیمی"، دانشمندان آگاه اروپا می گویند مسلمانان پایه های آن را بنا نهادند و غربیان برخی از صنایع به ویژه صنعت کاغذ سازی را از آنها نقل کردند (آموختند)، چنانکه بیشتر از پنجاه اسم از اسم های شیمیایی را که مسلمانان وضع کردند، به زبان خودشان انتقال دادند. (ص5)

و در عرصه ی علوم ریاضی مسلمانان ارقام هندی را گرفتند و آنها را آراستند و نیکو ساختند و روش جدیدی برای آن بوجود آوردند و آن شمارش اعشاری با بکارگیری صفر است چنانکه امروز هم استعمال می شود.

اما در علم "جبر" علامت های آن را روشن و آشکار کردند و چیزهایی به آن افزودند تا اینکه آن را علم مستقلی ساختند و اسم این دانش را اروپاییان به زبان خودشان انتقال دادند.

اولین کتاب در جبر متعلق به "محمد بن موسی الخوارزمی" است و مسلمانان علم مثلثات را علم مستقل و کاملی ساختند.

و در علم "نجوم" کارهای برجسته مسلمانان فراوان است آنها رصدخانه هایی در جای جای سرزمین های اسلامی تأسیس کردند و این دانش را از خرافات پیشگویی و طالع بینی پاک کردند و جداول دقیق و بزرگ و با ارزشی را ایجاد کردند.

و به مدور بودن زمین و گردش آن بر دور محورش معتقد بودند و "اسطرلاب" دقیق را اختراع کردند و موقعیت های بسیاری از ستارگان را تعیین کردند و طول سال شمسی را محاسبه نمودند که مرجع مهمی برای دانشمندان زمان ما بود.

همچنین درباره ی علم "مکانیک" [مطالعی] نوشته اند و آنچه را درباره ی آن علم نوشته اند، "علم الحیل" نامیدند و درباره ی "صوت" و پیدایش و پخش آن و ... تحقیق کردند و پدیده ی جذب مغناطیسی را شناختند و مسلمانان درباره ی علم نور بحث های ارزشمندی دارند که کسی بر آنها پیشی نگرفته است.

و اندیشه های اجتماعی و اقتصادی "ابن خلدون" که در مقدمه ی تاریخ مشهورش آمده، غریبان را شگفت زده کرده است. و بسیاری از آنها وی را مؤسس علم جامعه شناسی و اصول اقتصاد سیاسی شمرده اند

و مسلمانان - هر چند که نیروهای ستمگر علیه آنان توطئه کرده اند و آنها را از رهبری کاروان علمی برای دوره ای از زمان کنار زدند - همچنان که قدرتشان را در گذشته اثبات کرده اند می خواهند دوباره در تاریخ، صفحات درخشانی را بوسیله اختراعاتشان ثبت کنند، همان چیزی را که سزاوار است افتخاری برای انسانیت درآینده باشد، همانطور که علم آنها در گذشته مایه ی افتخار برای انسانیت بود.

درس ششم : دخترک کبریت فروش

سرما بسیار شدید بود و برف می بارید.

در آن شامگاه کودکی در خیابانها پا برهنه می گشت. هنگامی که از خانه خارج شد، کفشی پوشید ... آن کفش پاهایش را از برف و سرما حفظ نمی کرد ؛

زیرا در اصل، آن کفش مادرش بود و کفش، گشاد و پاره بود ... به همین خاطر در تاریکی، زمانی که تلاش می کرد به سرعت از خیابان عبور کند زیرا می ترسید که اتومبیلی که به سرعت حرکت می کرد با او تصادف کند، از پاهایش درآمد، پس بازگشت تا کفشش را جستجو کند اما آن را نیافت.

در لباس خود تعدادی قوطی کبریت حمل می کرد .یک قوطی از آن را در دستش گرفته بود.

روز به پایان رسیده بود و او حتی یک قوطی کبریت نفروخته بود.

گرسنه بود و احساس سرما می کرد ... بوی خوش غذا در خیابان پراکنده می شد . شب عید بود.

در گوشه ی میان دو خانه ،دخترک نشست. می ترسید با قوطی های کبریت به خانه بازگردد بدون اینکه چیزی از آنها را فروخته باشد، پدرش او را خواهد زد. پدرش بیمار و فقیر بود.

نزدیک بود دستهایش از شدت سرما خشک شود.

یک چوب کبریت را روشن کرد، گمان کرد که کنار بخاری بزرگی نشسته است ولی شعله خاموش شد . چوب دیگری روشن کرد.

در روشنایی آن مادر بزرگ پیرش که مدتی پیش مرده بود در خیال او ظاهر شد. مادر بزرگش مثل همیشه پاکیزه و مهربان به نظر می رسید .دخترک فریاد زد: مادر بزرگ! ... مرا با خودت ببر!

دختر بچه عجله کرد و تمام چوب کبریتهایی را که در قوطی بود، روشن کرد .

می خواست که مادر بزرگش وقت بیشتری کنارش بماند...

مادر بزرگش زیباتر به نظر رسید. مادر بزرگ دستهایش را گشود و دختر کوچک را به آغوش کشید و با هم به سوی آسمان خدا پرواز کردند، جایی که گرسنگی و سرما و ستم نیست.

صبح سرد طلوع کرد و رهگذران کودکی را دیدند که بر لبانش لبخند بود و از شدت سرما مرده بود، دیدند در حالی که قوطی های خالی کبریت رو به رویش بود.

درس هفتم : کوه استوار

سلول زندان ساکت بود و در کنار ستونی از ستون های سلول زندان ساکت تاریک، پیر مردی بود که زبانش از ستایش خدا و دعا باز نمی ایستاد.

سپیده ی صبح را احساس کرد و به سوی سطل آب رفت ولی قطره ای آب در آن پیدا نکرد، به یاد آورد که زندانبان دستور داده است که او را از آب به عنوان وسیله ای از وسایل فشار و شکنجه محروم کنند.

پس کف دستهایش را به خاک زد در حالی که می گفت:

اگر آبی پیدا نکردید پس تیمم کنید...

زندانبان آمد و فریاد کشید: از جای بلند شو! می دانیم امروز چگونه گره ی زبانت را بازکنیم.

و در برابر دادگاه نظامی پیرمرد با آرامش عجیبی ایستاد، رئیس دادگاه از وی چنین پرسید :

-چرا با دولت ما مبارزه کردی؟ -چون که دولتی ظالم... سرکش و متجاوز به ما بود.

-اگر ما تو را آزاد کنیم، چکار می کنی؟

به جهاد کردن در راه خدا باز می گردم

.چرا این چنین از ما بدت می آید؟

-واقعاً سخن شگفت آوری است ... برای اینکه شماها سرکش و ستمگرید ... آیا انتظار دارید که راه را با گل ها برایتان فرش کنم و به شما بگویم: ای دزدان! این خانه ی من است، بدزدید ... و این گردن من است، آن را ببرید!

-دروغ گفתי ای پیرمرد ... ما دعوت کنندگان به سوی روشنایی و شناخت و عدالت هستیم.

-ای قاتلان پیامبران و بی گناهان و ای ویران کنندگان خانه ها! بی شک ما به شما ایمان نمی آوریم، زیرا شیطان ها پیام نور و شناخت و عدالت ندارند.

آیا به ما اطلاع نمی دهی چه کسانی همراه تو هستند؟ با تمام آمادگی

بنابر این ، حرف بزن! پیرمرد!

لبخند زد و گفت: خیلی ها با من هستند ... آنجا در دامنه های کوهها، در غارها و خیابان های شهرها ... آنها واقعاً بسیارند. ای قاضی!

و گمان می کنم که تو آنها را می شناسی و آیا وطنی را می شناسی که هر گاه گامهای متجاوزان آنجا را لگد کوب کند ؛ فرزندانش قیام نکنند؟ آن سخن و منطق همیشگی است.

و در اتاق مشاوره، رییس به اعضاء دادگاه عالی نظامی گفت: آسان است که او را به اعدام محکوم کنیم ولی این مسلمانان خون را مقدس می شمارند و شهیدانشان را نیمه خدایان قرار می دهند.

و اگر ما این پیرمرد را بکشیم، بدون شک خون او فریادزنان در میان هموطنانش جاری می شود و بسیاری چیزها را از دست می دهیم . زندان مقبره ی زندگان است، پس باید این شیخ را زنده دفن کنیم...

و سرانجام حکم زندانی شدن پیرمرد صادر شد ... و تاریخ از نو ساخته می شود...

درس هشتم: بزرگی در زندگی و مرگ

1- بزرگی در زندگی و مرگ واقعاً برای تو (نصیرالدوله) حق است و آن یکی از معجزات می باشد.

2- گویا این مردمی که پیرامون جسد تو ایستاده اند، گروه هایی هستند که در روزهای بخشش توبه دورت جمع می شدند.

3- گویا تو در میان آنها مانند خطیبی ایستاده ای و همگی برای ادای نماز بر خاسته اند

4- و هنگامی که درون زمین بعد از وفات تو، تنگ شد از اینکه بزرگی تو را در بر گیرد .
(منظور این است که زمین نتوانست پیکر گراندتر تو را در دل خود جای دهد)

5- فضا و آسمان را قبر تو گردانیدند و لباسِ بادها را جایگزین کفن کردند
(اشاره به این است که پیکر نصیرالدوله روی چوبه به صلیب کشیده شده بود و باد کفن او شده بود. شاعر می خواهد عظمت این وزیر مقتول را نشان دهد)

6- به علت عظمت وجودت در میان مردم همچنان با نگهبانان و پاسدارانی مطمئن محافظت می شوی.

7- و پیرامون تو شبانه آتش برافروخته می شود در روزهای زندگی نیز این چنین بودی

8- مرکبی را سوار شدی که قبل از تو زیدبن علی در سالیان گذشته بر آن سوار شد و به اوج بلندی رفت.

درس نهم : خدای را، خدای را، از حال یتیمان غفلت نکنید.

سفارش امام علی (ع) به حسن و حسین (ع) هنگامی که ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد به او ضربت زد:

شما را به تقوای الهی سفارش می کنم، و اینکه دنیا را نخواهید هر چند دنیا شما را بخواهد ... و سخن حق بگویید و برای پاداش [آخرت] کار کنید و دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید.

وصیت می کنم شما دو فرزند و همه فرزندان خود و همه ی آن کسانی را که نوشته ی من به آنان می رسد، که در پیشگاه خدا تقوا ورزید و در کارتان نظم داشته باشید و با هم آشتی کنید.

خدای را، خدای را از حال یتیمان غفلت مکنید.

خدای را، خدای را با همسگایگان مدارا کنید، زیرا آنان سفارش پیامبرتان هستند. پیوسته درباره ی آنان سفارش می نمود تا جایی که گمان کردیم بزودی برای آنان حق ارث خواهد داد.

خدای را، خدای را، نباید دیگران درعمل به قرآن از شما پیشی گیرند،

خدای را، خدای را، درباره ی نماز، که ستون دین شماست.

خدای را، خدای را، درباره ی خانه پروردگارتان، تا باقی هستید آن را خالی نگذارید.

خدای را، خدای را در جهاد در راه خدای، با اموالتان و جان هایتان و زبان هایتان

بر شما باد به هم پیوستن و بخشش به یکدیگر، و شما را از به هم پشت کردن و از همدیگر بریدن، بر حذر می دارم. امر به معروف و نهی از منکر را از ترک نکنید و گرنه بدکاران شما بر شما دست یابند سپس دعا می کنید و دعایتان برآورده نمی شود .

درس دهم : اخلاق نیک

* بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست و ایمانم را به کامل ترین مراتب ایمان برسان و باورم را برترین یقین قرار بده و نیت مرا به نیکوترین نیت ها و کردارم را به بهترین کردارها برسان.

و مرا برهان از کاری که توجّه کردن به آن مرا (از عبادت تو) باز می دارد و مرا به آنچه که فردا (روز رستاخیز) می پرسی به کار بگیر و روزهای مراد آنچه که مرا به خاطر آن آفریده ای، به پایان برسان. و مرا بی نیاز کن و روزیت را بر من فراخ گردان

و به <خود بزرگ بینی > دچارم نکن و مرا به بندگی بگیر و عبادتم را با عجب و خودپسندی تباه مگردان و خیر و نیکی برای مردم را به دست من روان ساز، و آن را با منت نهادن از بین نبر و خوی های پسندیده را به من ببخش و مرا از فخر فروشی نگهدار.

* بار خدایا بر محمد و آل او درود بفرست و مرا در میان مردم درجه ای بالا نبر جز آنکه پیش نفسم مانند آن پست نمایی، و ارجمندی آشکارا برایم میاور جز آنکه به همان اندازه پیش نفسم برای من خواری پنهانی پدید آوری ...

و تا هنگامی که عمرم مانند جامه ی فرسوده ای در فرمانبری تو به کار رود، به من عمر دراز بده، و هر گاه عمر من چراگاه شیطان شود، مرا به نزد خودت قبض روح کن پیش از آنکه دشمنی سخت تو به من روی آرد یا خشم بر من استوار گردد...

* خداوندا بر محمد و خاندان او درود فرست، و مرا به زینت شایستگان آراسته فرما و زیور پرهیزکاران را به من ببوشان با گستردن عدل و داد و فرونشاندن خشم و خاموش کردن آتش دشمنی و گرد آوردن پراکندگان...

و فروتنی ... و گفتن حق اگر چه سخت بیاید و کم شمردن نیکی در گفتار و کردارم، اگر چه بسیار باشد و بسیار شمردن بدی در گفتارم و کردارم، اگر چه اندک باشد....

* خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست و فراخ ترین روزیت را بر من هنگامی که پیر شوم و قوی ترین توانایی ات را در من هنگامی که خسته و فرسوده شوم، قرار بده و مرا به سستی در عبادت گرفتار مکن ...

و مرا هرگاه بیچاره شوم به یاری خواستن از غیر خودت و هرگاه فقیر گردم به فروتنی برای درخواست از غیر خودت و هرگاه بترسم به زاری کردن پیش غیر خودت آزمایش مفرما که به آن سبب سزاوار خواری و باز داشتن و روی گردانیدن تو شوم، ای مهربان ترین مهربانان .